

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مفہوم شناسے تمدن نوین اسلامی

تلخیص شدہ از

سلسلہ کلاس های دورہ مہدویت و تمدن نوین اسلامی (جلسہ اول)

استاد جبارپور

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### مفهوم شناسی دین، تمدن، مهدویت

در ابتدا در مورد سه واژه صحبت می کنیم. عنوانی که برای این دوره در نظر گرفته شده است مهدویت و ارتباط آن با تمدن اسلامی است. قبل از اینکه وارد بحث شویم، باید در مورد سه واژه گفتگو کنیم تا بدانیم منظورمان دقیقا از این سه موضوع چیست!

در ابتدا، باید به این سوالات پاسخ داده شود که منظورمان از اسلام و به تعبیری از دین چیست؟ منظورمان از تمدن چیست و در نهایت منظورمان از مهدویت چیست؟

### دین

تلقى ما حداقل در مقام نظر این است که انسان های دین داری هستیم. اینجا این سوال پیش می آید که ما دین دار هستیم یعنی چه؟ ما دین داریم یعنی چه داریم؟

بعضی از نظراتی که در اینباره بیان شده این است که ما وقتی می گوئیم دین داریم یعنی عقل داریم و از آن استفاده می کنیم، یا یعنی یک هدف معنوی نیز در زندگی داریم، یعنی دارای یک برنامه زندگی هستیم، یعنی تسلیم امر خداوند هستیم و ...

با توجه به موارد گفته شده در بالا، متوجه می شویم که در بدیهی ترین چیزی که داریم دارای اتفاق نظر نیستیم و دارای نظرات متعدد و پراکنده هستیم.

اگر بخواهیم دین را تقسیم بندی کنیم دوگانه فردی و اجتماعی وجود دارد.

در این دوگانه یک اشکال وجود دارد و آن این است که قسم دیگری وجود دارد و در نظر گرفته نمی شود. بین فرد و جامعه چیز دیگری قرار دارد که اتفاقا یکی از مهمترین رکن های جامعه است. این رکن خانواده است. افراد سلول های تشکیل دهنده ی یک کل بزرگتری به نام خانواده است و خانواده سلول های تشکیل دهنده جامعه است. اول، فهم این قضیه و دوم برنامه ریزی ناظر بر این سه گانه، با اولویت خانواده، یکی از مهم ترین خلاهای ما در کارهای تشکیلاتی، فرهنگی و فضای حکمرانی است.

علت اینکه ما هرکاری انجام می‌دهیم ولی کار به سرانجام نمی‌رسد این است که ما این قسمت را حذف کرده‌ایم و در این مورد کار نمی‌کنیم! در حالیکه مهم‌ترین قسمت تربیت اجتماعی ما در خانواده اتفاق می‌افتد. اینطور فکر می‌شود که اگر روی افراد کار کنیم، اینها افراد قابلی می‌شوند. اما مهم‌ترین بسترها و اصلی‌ترین بسترهایی که کار تربیتی در آن صورت می‌گیرد خانواده است. این نکته را باید دوستان در تشکیلات مدنظر داشته باشند. این دوگانه و حذف فضای خانواده یکی از دستاوردهایی است که غرب برای ما داشته است. تا زمانی که خانواده محور انتقال فرهنگ نباشد، هرچه کار فرهنگی انجام دهید به سرانجام نخواهد رسید.

## دین فردی

حال اگر این دوگانه را با تسامح بپذیریم، این سوال ایجاد می‌شود که دین فردی یعنی چه؟ تعاریفی در قبل آمده است را تا حدودی می‌توان به عنوان دین فردی قبول کنیم (یعنی عقل داریم و از آن استفاده می‌کنیم، یا یعنی یک هدف معنوی نیز در زندگی داریم، یعنی دارای یک برنامه زندگی هستیم، یعنی تسلیم امر خداوند هستیم و ...).

## دین اجتماعی

می‌دانیم که دین در ساحت اجتماعی نیز وجود دارد، حال باید پاسخ دهیم که دین اجتماعی یعنی چه؟

در مورد اجتماع دو نظر وجود دارد:

1. اول نظر **آیت الله مصباح** است که فرموده اند جامعه چیزی نیست جز تک تک افراد.
2. دوم نظر **شهید مطهری** است که این طور بیان کرده اند که جامعه تک تک افراد نیست. جامعه یک کلی است که تک تک افراد هم در آن حضور دارند.

برای روشن شدن بیشتر موضوع: مثلاً قدرت جامعه‌ی یک جامعه‌ی پنج نفری چه قدر است؟ بر اساس نظر اول، با محاسبه قدرت تک تک این پنج نفر را محاسبه کنید که برابر می‌شود با قدرت این جامعه.

اما بر اساس نظر دوم، قدرت این جامعه برابر است با قدرت این پنج نفر به علاوه روح کلی حاکم بر جامعه. این روح کلی حاکم بر جامعه در اثر ارتباط این اجزا با هم اثر جدیدی بوجود می‌آید.

مثلاً تک تک اجزای یک ماشین را در نظر بگیرید. فرمان ماشین، چرخ و ... وقتی تک تک این اجزا را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که هر کدام دارای یک استفاده و یک کارایی هستند. ولی وقتی این اجزا را با یک قاعده و قانون خاص کنار هم قرار می‌دهید کارایی جدیدی بر آنها مترتب می‌شود که قبلاً این کارایی وجود نداشت، یعنی این اجزا به تنهایی دارای

چنین کارایی نبودند و این اثر جدید از هم‌افزایی این اجزا بوجود آمده و این هم‌افزایی از روح کلی که بر این فضا حاکم شده است بوجود آمده است. این روح کلی اثراتی را بر فضای آن کالا یا جامعه ایجاد می‌کند.

یک مثال دیگر: دو ساختمان در نظر بگیرید، مثلا دو دانشکده فنی و داروسازی. ابزارها و مصالحی که در این دو ساختمان به کار رفته است یکی و مشترک است ولی این دو، دو ساختمان متفاوت شده‌اند که به طرح خاصی است که هر کدام داشته‌اند.

8 این طرح را نمی‌توان نشان داد که کجای ساختمان است و تمامی چیزهایی که می‌توان دید مصالح و آجر و سیمان است. اما همین طرح در ساختمان باعث تفاوت در ساختمان شده است. روح کلی هم آن لایه پنهان جامعه است و نمی‌توان آن را از جامعه جدا کرد و بدون روح کلی نمی‌توان جامعه را توضیح داد.

حالا می‌خواهیم مقدار بیشتری در مورد این روح کلی و اینکه اگر این روح مادی شود گفتگو کنیم:

حال ما مثالی می‌خواهیم در مورد دین اجتماعی که داخل آن افراد وجود نداشته باشد. مانند طرح ساختمان، طرحی که داخل آن مصالح و سیمان وجود ندارد ولی خود وجود دارد.

## نظام سازی

اگر در یک واژه بخواهیم دین اجتماعی را توضیح دهیم و تبیین کنیم، می‌شود نظام سازی!

نظام سازی دارای دو قسمت است، شأنی از آن ناظر بر **متن و محتواست** و شأنی ناظر بر **قالب و روش**.

الان می‌خواهیم مقداری در لایه عمل گفتگو کنیم که منظورمان از نظام علمی چیست؟!

یک نگاه به اسلامی شدن، مانند نگاهی بود که بعد از انقلاب در انقلاب فرهنگی رخ داد. در آن هنگام دانشگاه را به دلیل اسلامی کردن تعطیل کردند و در نهایت خروجی آن به این صورت شد که مواد درسی هیچ تغییری نکرد و فقط چند واحد (6 تا 8 واحد) تحت عنوان اندیشه اسلامی اضافه شد، یعنی متن و محتوای غربی باقی ماند و فقط چند واحد اضافه شد. این نگاه را می‌توان این طور تعریف کرد که چیزهایی که هم اکنون وجود دارد خوب است و مشکلی ندارد و در نهایت باید چیزهایی کنار آن بگذاریم تا اسلامی شود.

نگاه دومی نیز به اسلامی شدن وجود دارد با دو رویکرد. رویکرد اول به این صورت است که باید متن و محتوا تغییر کند و بر اساس نگاه اسلامی و دینی سرفصل‌ها را بنویسیم که اکثریت موجود در زمان حال طرفدار این نگاه هستند. مثلا در این رویکرد وقتی گفته می‌شود روانشناسی اسلامی، منظور این است که آیات و روایات را به مطالب موجود غربی ملحق کردند. یعنی همان

مطالب غربی آموزش داده می‌شود و فقط اگر حدیثی در این مورد وجود داشت کنار این مطالب قرار دهیم. این رویکرد غرب محور است و از آیات و روایات به عنوان موید و تایید کننده مطالب غربی استفاده می‌کنند.

رویکرد دومی که در این نگاه وجود دارد، دین محور است و گفته می‌شود که حتی سرفصل‌ها را باید بر اساس نگاه خودمان بیان کنیم. این نگاه قابل تامل است!

نگاه سومی نیز در اسلامی شدن وجود دارد و آن این است که ما باید نظام علمی ایجاد کنیم. نظامی که هم دارای متن و محتوا است و هم قالب و روش. برای درک این موضوع می‌توان دو مدل حوزه و دانشگاه را با هم مقایسه کرد. این دو با هم بسیار متفاوتند.

## تفاوت حوزه و دانشگاه

بعضی از این تفاوت‌ها :

- مدل ارتقا : در حوزه برای اجتهاد امتحان وجود ندارد و به شخص برای اجتهاد اجازه داد می‌شود. اینکار به وسیله گفتگوی دوطرفه استاد و شاگرد انجام می‌پذیرد.
- انتخاب درس و بحث : در حوزه فرد خود انتخاب می‌کند که چه چیزی را می‌خواهد بخواند و چه چیزی را نمی‌خواهد بخواند.
- اختلاف ساعات کلاس : در حوزه ساعت کلاس 50 دقیقه ای است. ولی در دانشگاه حدود دوساعت است.
- طلبه در فضای حوزه زندگی می‌کند. با استاد زندگی می‌کند، اما این رفتار در مورد دانشجو و استاد هیچگاه صدق نمی‌کند.
- در دانشگاه زمانیکه یک دانشجو 4 سال در دانشگاه تحصیل کرده باشد کارشناس نامیده می‌شود، اما زمانی به یک طلبه سمت کارشناس اطلاق می‌شود که 10 سال پایه یک تا ده را خوانده باشد و وارد حوزه درس خارج شده باشد.
- در دانشگاه هدف پاس شدن درس است و بر یادگیری تاکید می‌نماید و ....

این تفاوت‌ها و تفاوت‌های دیگری وجود دارد، اما تفاوت مهمتری که وجود دارد این است که این دو از اساس با هم متفاوتند.

با توجه به این توضیحات این سوال پیش می‌آید که چرا دو نظام مختلف علمی بوجود آمد؟

به یک معنا وحدت حوزه و دانشگاه امکان ندارد و دلیل آن هم این است که در حوزه یک مبنا و روح کلی دارد. کسی که وارد حوزه می‌شود علم را یک امر مقدس می‌داند و به تبع آن عالم را آدم مقدسی می‌داند و به ایشان احترام می‌گذارد. در حالیکه در دانشگاه چنین چیزی هیچگاه وجود نداشته است، به همین دلایل به نظر می‌رسد که دانشگاه اسلامی یک پارادوکس است!!

## مفهوم اسلامی شدن

اما حال باید پاسخ دهیم که نگاه به اسلامی شدن یعنی چه؟

اینکه چند واحد معارف به واحدهای درسی اضافه شود؟ با خانم ها محجبه شوند و آقایان آستین بلند بپوشند؟

خیر، دانشگاه چیز دیگری است و با تغییر متن و محتوا نمیتوان آن را اصلاح کرد. دانشگاه یک قالب علمی است که شکل گرفته است. یک نظام و سیستمی است که دیگر نمی‌توان تغییرش داد.

اما اینجا دو بحث وجود دارد: یک زمانی ما در مقام نظر بحث میکنیم و زمانی در مقام عمل.

در مقام نظر فارغ از اینکه چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم قضیه را تحلیل می‌کنیم. در نتیجه در این مقام ، دانشگاه مولود نگاه غربی است که روح غربی بر آن حاکم است . حال باید پاسخ دهیم که در مقام عمل می‌توان از این نظام استفاده کنیم؟ پاسخ این است که یقیناً باید استفاده کرد و چاره ای جز استفاده از آن را نداریم. مثلاً تکنولوژی زاینده روح اومانیستی در فضای جامعه است اما اینکه از آن استفاده خوب کنیم یا بد چیز دیگری است.

صحبتهای انجام شده در بالا، همه در مقام نظر هستند و گرنه ما در مقام عمل مجبور هستیم به سمت دانشگاه اسلامی برویم زیرا چاره‌ای جز این نداریم.

به طور مثال شهید حسن باقری گفته‌اند که: « استراتژی جنگ باید عوض شود.» آیا شهید باقری از ابزارهای جنگ استفاده نکرد؟ چرا ، اما با تفکری که که داشتند....

با توجه به مقدمه و توضیحاتی که گفته شد ، ما قائل به این هستیم که باید رویکرد سوم را پیاده سازی کنیم، یعنی ایجاد نظام علمی جدید برای کشور.

## تمدن

حال باید تمدن را تعریف کنیم!

اگر ما بخواهیم تمدن را تعریف کنیم چه باید بگوییم؟ اینکه ما بعضی از جوامع را منتسب میکنیم به جوامع متمدن، یا میگوییم این جامعه تمدن دارد یعنی این جامعه چه دارد که به این جامعه می‌گوییم متمدن؟

ما سه مقوله برای فهم تمدن داریم: تفکر، فرهنگ و تمدن

ابتدا قبل از اینکه وارد بحث شویم باید این سه را تعریف کنیم و بدانیم چه هستند.

**تفکر:** طرز تلقی نسبت به عالم و آدم. در این بحث تفکر به معنای فلسفه نیست. تفکر به معنای نوع نگاه و نگرش ما نسبت به هر چیز است. ما عالم و آدم را چطور میبینیم؟ تک ساختی یا چند ساختی؟ عالم را متشکل از عوالم مختلف میدانیم یا یک عالم مادی عنصری میدانیم؟

**فرهنگ:** باورهایی است که سلسله‌ای از نیازها (شبکه‌ای از نیازها) را در جامعه شکل می‌دهد.

**تمدن:** بعد سخت افزاری و ابزاری تفکر و فرهنگ است.

اگر ما در ساحت تفکر خودمان قائل به این باشیم که خداوند وجود دارد (یعنی قائل به ربوبیت و خالقیت خدا باشیم) این تفکر چه فرهنگی را در ما بوجود می‌آورد؟ (پرستش یکی از چیزهایی است که بوجود می‌آورد.) و دارای یک نمود سخت افزاری میشود (عبادتگاه‌ها مانند مسجد و کلیسا)

بسته به اینکه چه خدایی را پرستش می‌کنیم، عبادتگاه متناسب با آن بوجود می‌آید.

مثلا در مسیحیت که گفته می‌شود برای رسیدن به خدا باید سختی‌هایی را تحمل کنید و این مسیر به آسانی نیست (مثلا ازدواج نکنید) بیشتر از خطوط متقاطع و مثلث استفاده شده است، ولی در اسلام بیشتر از خطوط منحنی استفاده شده است. اینها نشان دهنده نوع نگاه دین هاست و نشان دهنده این است که نوع نگرش مسیحیت تندتر است.

این سه گانه بیان می‌کند که هیچ چیزی در عالم اتفاقی نیست. هیچ رفتار و ابزاری در عالم اتفاقی و بی دلیل بوجود نمی‌آید. در حدیث فرموده شده است که "وقتی گناه کردید شهادتین را بگویید." شهادتین برای ورود به دنیای اسلام و یا ورود از این عالم به عالم دیگر است. اما وقتی فرد مرتکب گناه می‌شود وارد عالم شیطان و طاغوت شده است و ولایت طاغوت را پذیرفته است و برای ورود به عالم اسلام باید شهادتین را بگویید. امکان ندارد یک رفتار انسان بی دلیل باشد. این امکان وجود دارد که شخص دلیل رفتار را نداند، اما این امکان وجود ندارد که این رفتار دلیل نداشته باشد. حتی طرز نشستن سر کلاس نیز مبنا دارد و در قیامت در مورد تک تک حرکات انسان سوال پرسیده خواهد شد!

در فضای اجتماعی که موضوع بحث ما است نیز اینطور است. در فضای اجتماعی هم امکان ندارد که یک چیزی بدون دلیل بوجود آمده باشد. هر ابزاری (بعد سخت افزاری) که بوجود می‌آید اینطور نیست که این ابزار به خودی خود بوجود آمده باشد. چرا قبل از آن بوجود نیامده بود؟ مثلا تکنولوژی موبایل که الان وجود دارد، آیا قبلی‌ها به لحاظ دانشی ضعیف‌تر از الان بودند که نتوانستند تولید کنند؟

یقیناً این طور نیست، زیرا آن‌ها کسانی بودند که اهرام مصر را ساختند! امروزه دانشمندان نمی‌توانند بیان کنند که اهرام مصر چیست؟ دانشمندان امروزی خودشان قائل به این هستند که قدیمی‌ها به علومی دست پیدا کرده بودند که امروزه به آن دسترسی نداریم. یا در همین ایران، حمای که با شمع روشن میشده است و یا منارجنبان و ...

در اینجا نباید سطحی نگاه کرد. نباید اینطور فکر کرد که ما بر قله علم بشریت قرار داریم و گذشتگان چیزی نمی‌فهمیدند و ما امروز می‌فهمیم. ما الان نمی‌خواهیم منکر این شویم که الان در این تمدن زحمت نکشیدند و مشقت ندیدند و فکر نکردند برای رسیدن به ابزارها، خیر. حرف این است که فکر نکنید قدیمی‌ها نمی‌فهمیدند، یا چون عقلش را نداشتند نمی‌رسیدند. بلکه آن‌ها نمونه‌های دارند البته نمونه‌هایی است که باقی مانده (بسیاری از نمونه‌ها از بین رفته است) نشان می‌دهد که به لحاظ عقلی رشد عقلی آن‌ها بالا بوده است. حداقل اینکه پایین‌تر از دانشمندان امروزی نبوده است. حالا اینکه چرا به تکنولوژی امروزه نرسیده‌اند یک مسئله است که باید در مورد آن گفتگو کرد.

نکته‌ای که اصل بحث است این است که هر چیز سخت‌افزاری که شما دیده‌اید (چه رفتار شخصی خودتان و چه بعد سخت‌افزاری اجتماعی) این طور نیست که همینطور به وجود آمده باشد. بلکه با یک پشتوانه فرهنگی و تفکری بوجود آمده است.

## رابطه تفکر، فرهنگ و تمدن

حال، رابطه‌ی این سه با هم چیست؟ آیا اینطور است که تفکر یک چیز است فرهنگ یک چیز و تمدن چیز دیگر؟

رابطه‌ی این سه را با یک مثال بیان می‌کنیم. مثلاً رابطه‌ی بخار آب، آب روان و یخ.

این سه در حقیقت یک چیز هستند با سه تجلی و ظهور. می‌شود این ادعا را کرد که یخ غیر آب است؟؟ هم میتوان گفت بله و هم می‌توان گفت خیر! زیرا یخ آبی است که یخ زده است، یعنی فقط حالت آن تغییر کرده است و تغییر حالت داده است. آب هم همان بخار آب است و فقط نکته‌ای که وجود دارد این است که بخار آب را نمی‌توان دید. نمی‌توان اشاره حسی به آن کرد. نمی‌توان اشاره مردمی و ملموس به آن کرد.

تفکر نیز اینچنین است. نشان دادن مادی برای تفکر امکان ندارد. تفکر با تامل و دقت علمی بدست می‌آید.

فرهنگ تنزل تفکر است. فرهنگ همان تفکر است که یک سطح نازلتر شده است و پایین‌تر آمده است. مهم‌ترین نکته‌ای که در فرهنگ وجود دارد این است که فرهنگ سلسله نیاز است.

تمدن بعد سخت‌افزاری است و یک قالب مشخص پیدا کرده است.



دانشگاه یک محصول تمدنی است که پشتوانه‌ای فکری و فرهنگی دارد. بانک، مسجد و ... نیز از مثال‌های دیگر است. نکته‌ای که وجود دارد این است که اینها یک کل بهم پیوسته‌اند. یعنی زمانی که شما یک دانه از آن بردارید، همه آنها بالا می‌آید. تمدن یعنی یک کل به هم پیوسته که دارای مبنای فکری و فرهنگی هستند. این حق انتخاب را ندارید که فقط یکی از این سه گانه را انتخاب کنید و قدرت انتخاب را ندارید، اینها همه با هم هستند.

این کل به هم پیوسته مانند دانه‌های تسبیح هستند. انتخاب یکی به معنای انتخاب همه است. تمدن مانند دانه‌های تسبیح و نخ مانند مبنای فکری و فرهنگی است و به معنای روح کلی است.

## نسبت ما و تمدن غرب

نسبت ما با تمدن غرب را می‌توان اینطور بیان کرد:

دو ساختمان را می‌توان در نظر گرفت. ساختمانی قدیمی به نام تمدن غرب وجود دارد و می‌خواهیم ساختمان جدیدی به نام تمدن اسلامی ایجاد کنیم. سه نگاه وجود دارد، یک نگاه این است که کل ساختمان را معدوم کنیم و همه چیز را دور بریزیم. نگاه دیگر این است که همین قالب را انتخاب کنیم و فقط داخل آن را تغییر دهیم. اما نگاه سوم که ما نیز به آن قائل هستیم این است که ساختمان جدیدی بسازیم که با ساختمان اول کاملاً متفاوت است، اما می‌توان از مصالح و ابزار ساختمان قدیم در ساخت ساختمان جدید تا جایی که می‌توانیم استفاده کنیم اما در بستر جدیدی که خودمان داریم که یقیناً چیز جدیدی که می‌سازیم ساختمان قبلی نیست. یک ساختمان جدید است با یک طرح متفاوت! نسبت تمدن غرب و تمدن اسلامی نیز این‌طور است.

## تکنولوژی

حال در مورد تکنولوژی دو بحث داریم. یکی در مقام نظر که منظور چیستی است، یعنی تکنولوژی چیست؟ یعنی تکنولوژی را در فضای تفکر و فرهنگ تمدن می‌آوریم. یعنی وقتی می‌گوییم تکنولوژی چیست یعنی یک ابزار تمدنی است که می‌خواهیم لایه‌های فرهنگی و تفکری آن را بحث کنیم.

اما در مقام عمل، می‌خواهیم بدانیم چگونه از این تکنولوژی استفاده کنیم؟ اصلاً امکان دارد که بتوان از آن استفاده کرد؟ نحوه استفاده از تکنولوژی چطور باید باشد؟

در مقام نظر، اگر تکنولوژی را بحث کنیم، منظور فرهنگ و تفکری غربی است که در نهایت آن به ولایت طاغوت می‌رسیم. حال، آیا می‌شود از این استفاده کرد؟ در مقام عمل، بله می‌شود استفاده کرد.

در این مقام شهید آوینی دارای یک مدل هستند که مدل کامل و دقیقی است. به این صورت که که وقتی ما می‌خواهیم در مقام عمل از تکنولوژی استفاده کنیم، باید قائل به تسخیر جوهره‌ی آن باشیم.

تسخیر در جوهره‌ی تکنولوژی یعنی اینکه ابتدا باید بدانی جوهره‌ی تکنولوژی چیست؟ اول باید مشخص شود که منظور از تکنولوژی چیست؟

شهید آوینی برای این موضوع در مورد سینما اینطور گفته اند: جوهره‌ی سینما در فضای غرب (تفکری که در سینما وجود دارد) بر پایه غفلت است. حال برای اینکه این را تسخیر کنیم باید جوهره‌ی معادل آن را در فضای دینی (اگر وجود داشت) پیدا کنیم، که شهید آوینی به توجه و ذکر و یاد خدا می‌رسند. باید غفلت را به ذکر خدا تبدیل کرد تا جوهره تغییر کند.

حال تسخیر نیاز به ابزار دارد. این تسخیر چطور اتفاق می‌افتد؟

تسخیر بحث ولایت را مطرح می‌کند. می‌گوید ولایت تکنیک است. تکنیک در این کل یک پارچه یک ولایتی را بر شما ایجاد می‌کند. این ولایت همان نخ تسبیحی است که گفته شد. این ولایت همان روح کلی است. این ولایت را باید تغییر دهیم. مسیر تغییر ولایت، تقویت روح است.

یعنی مثلاً روح انسانی که پشت دوربین است، باید از ولایت دوربین قوی‌تر باشد تا بتواند آن را مسخر خود کند. ابزار تسخیر، روح قوی انسان است. اگر انسان این روح قوی را برای تسخیر تکنولوژی (تمدن غرب) نداشته باشد به نتیجه نمی‌رسد.

پس از الزامات اینکه بتوانیم تمدن غرب را تغییر دهیم، اول این است که جوهره‌ی آن را در هر بعد بفهمیم چیست و معادل آن را در فضای دینی پیدا کنیم و دوم، باید به لحاظ روحی قوی‌تر از ولایت تکنیک باشیم تا بتوانیم بر آن اثر بگذاریم. در مسائل تربیتی نیز همین مطرح می‌شود. چطور انسانها بر هم اثر می‌گذارند؟ روح‌های بزرگتر بر روح‌های کوچکتر اثر می‌گذارند حتی بدون مکالمه، صرف هم‌نشینی هم اثرگذار است. به همین دلیل گفته می‌شود که با هر کسی هم‌نشینی و دوستی نداشته باشید.

حال، مقداری در مورد مبحث آخر گفتگو کنیم:

## مهدویت چیست؟ ظهور چیست؟

ظهور را می‌توان دو قسمت کرد. ظهور فردی و ظهور اجتماعی.

ظهور فردی این است که انسان خود را تزکیه کند و ... و ممکن است اشخاص به دلیل کارهای خوب خود و تزکیه نفسی که انجام می‌دهند امام را ببینند و بشناسند.

اما ظهور اجتماعی یعنی شما در نگاهتان به اسلام قائل به این باشید که اسلام باید حضور اجتماعی داشته باشد. حضور اجتماعی اسلام یعنی تمدن ایجاد کند. در تمدن که یک کل به هم پیوسته است نظام سازی کند و در مسیر نظام سازی به نقطه‌ای برسد که آنجا استیصال تمدنی است و دیگر نمی‌تواند کاری کند و مستاصل می‌شود و دیگر نمی‌تواند ادامه پیدا کند. در اینجا در استیصال تمدنی استغاثه می‌کند که حضرت من این مسیر را رفتم و بیشتر از این دیگر نمیتوانم. در این زمان است که ظهور اتفاق می‌افتد.

در آخر این را همیشه در نظر بگیرید که در دنیا همه چیزی رزق است. رزق هم با عقل نیست. یک حدیثی وجود دارد که دارای چنین مضمونی است: من به بعضی از آدم‌های احمق ثروت می‌دهم که شما تصور نکنید که پول و ثروت رزق است. رزق، رزق متعدد است. رزق مادی و رزق معنوی داریم. مثلاً اشک به امام حسین رزق است. همراه و همسفر رزق است و ... رزق دست خداست .

پایان

